



بسم الله الرحمن الرحيم

اشاره

روایت حسان معلم مطرح گردید و دو احتمال در مورد آن داده شد که در زیر روایت را آورده و در مورد احتمالات داده شده بحث خواهیم کرد.

روایت اول: روایت حسان المعلم

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ حَسَّانِ الْمُعَلِّمِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ التَّعْلِيمِ فَقَالَ لَا تَأْخُذْ عَلَى التَّعْلِيمِ أَجْرًا قُلْتُ فَالشَّعْرُ وَ الرَّسَائِلُ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ أَشَارَطُ عَلَيْهِ قَالَ نَعَمْ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الصَّبِيَّانِ عِنْدَكَ سِوَاءَ فِي التَّعْلِيمِ لَا تُفَضِّلُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ».

احتمال اول در منع از اخذ اجرت، منع برای مطلق تعلیم است.

احتمال دوم در منع از اخذ اجرت این است که منظور تعلیم قرآن باشد، چون با ملاحظه روایات خواهید دید آموزش قرآن محل بحث بوده که آیا می شود اجری گرفت یا نمی شود و احتمال دارد بگوئیم یک نوع حالت انصرافی در سؤال بوده، وقتی سؤال می شد آیا می شود برای تعلیم اجرت گرفت یا نه؟ اذهان به تعلیم قرآن منصرف می شد. این احتمال در اینجا هست. بعد می گوید: «فالشَّعْرُ وَ الرَّسَائِلُ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ»^۱ برای قرآن نمی شود اجر گرفت، آیا برای سایر امور می شود؟ مثل شعر و رسائل و ما اشبه ذلك، امور دیگری که قرآن نیست، امام می فرماید: مانعی ندارد، بعید نیست به خاطر این تقابل و اینکه آن زمان اصطلاحی در تعلیم بوده که منظور تعلیم قرآن بوده اگر این دو قرینه را بپذیریم، آن وقت می توان گفت: مفاد روایت این است که صدر روایت از تعلیم القرآن و الكتاب سؤال می شود؛ امام می فرماید: نه. ذیل روایت می پرسد چیزهای دیگر؟ امام می فرماید: مانعی ندارد.

احتمالات موجود در روایت اول

پس در این روایت دو احتمال وجود دارد:

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۱۵۴.



۱. نهی از اخذ اجرت بر مطلق تعلیم که وظیفه شخص هست، صدق می‌کند و می‌گوید در آموزش واجب یا مستحب، اخذ اجرت نکن و بعد شعر و رسائل و این امور را استثناء می‌کند؛
۲. نهی از اخذ اجرت برای تعلیم، مطلق نیست. در تعلیم قرآن اخذ اجرت جایز نیست و در سایر علوم جایز است که احتمال دوم اقوی هست، برای اینکه تعلیم اصطلاح بود و منحصر به قرآن است و سؤال دوم هم شعر و رسائل و ما شبه ذلک، یعنی چیزهای دیگر جایز است.

سؤال: الف لام، در التعلیم ذهنی است یا جنس؟

جواب: می‌خواهیم بگوییم عهد هست، یعنی در فضای متعارف ذهنی، تعلیم کتاب منظور بود و بیشتر سؤال می‌کردند که آیا می‌شود در تعلیم قرآن هم پول گرفت؟ پس اگر التعلیم را جنس بگیریم قاعده کلی می‌شود و شعر و رسائل استثناء می‌شود اگر تعلیم را قرآن بگیریم تقریباً برعکس می‌شود، یعنی در تعلیم قرآن اخذ اجرت جایز نیست اما در شعر و رسائل و سایر امور جایز است، بعید نیست که احتمال دوم قوی‌تر باشد به هر حال قدر متیقن هر دو تعلیم کتاب است و در تعلیم کتاب اخذ اجرت جایز نیست، منتهی روایت سند معتبری ندارد. منظور از تعلیم در اینجا فقط قرآن نیست، قرآن و آنچه جزء امور دینی به حساب می‌آید و قدر متیقن هر دو احتمال قرآن و منع از گرفتن اجرت در آموزش قرآن هست که اگر سند درست بود به استناد همین روایت می‌گفتیم که در تعلیم قرآن نمی‌شود اجرت گرفت.

روایت دوم: روایت ابنِ اَبیِ قُرَّةَ

وَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بُنْدَارٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ شَرِيفِ بْنِ سَابِقٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) هُوَ لَاءِ يَقُولُونَ إِنَّ كَسْبَ الْمُعَلِّمِ سُحْتٌ، فَقَالَ: «كَذَبَ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِنَّمَا أَرَادُوا أَنْ لَا يَعْلَمُوا أَوْلَادَهُمُ الْقُرْآنَ، لَوْ أَنَّ الْمُعَلِّمَ أَعْطَاهُ رَجُلٌ دِيَّةً وَوَدَّهَ لَكَانَ لِلْمُعَلِّمِ مُبَاحًا»^۲؛

^۲ - الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص: ۱۲۱.



بررسی سندی و دلالتی روایت

این روایت هم اعتبار ندارد، شریف بن سابق و احتمالاً فضل بن ابی قروه توثیق ندارند نه توثیق عام و نه توثیق

خاص

منظور از هولاء، فقهاء عامه هست، فضل بن ابی قره می‌گوید که به حضرت عرض کردم که کسب معلم حرام هست؟ حضرت می‌فرماید این افراد دروغ گفتند و می‌خواهند این را وسیله‌ای قرار بدهند برای اینکه قرآن را به فرزندان خود آموزش ندهند، کسب معلم که می‌گفتند یا منظور معلم قرآن بود یا یک امر کلی گفتند برای اینکه تعلیم قرآن داده نشود، حضرت می‌فرماید مانعی ندارد و حتی اگر کسی به اندازه دیه فرزندان خود مالی به معلم بدهد برای معلم مباح هست، اگر سند این روایت درست بود، معارض آن روایت می‌شد برای اینکه مورد قرآن هست و أخذ اجرت برای معلم جایز هست، هدیه هم نیست برای اینکه دارد کسب المعلم، کسب در جایی هست که در معامله یا قراردادی چیزی را بگیرد و لذا این نقطه مقابل روایت قبلی هست. اگر سندها درست بود در دلالت و تعارض و جمع روایات نکات دقیق‌تری بیان می‌کردیم، اما چون سند درست نیست ضرورتی ندارد.

جمع‌بندی روایت اول و دوم

پس روایت اول جزء طایفه اول است و ظهور در این دارد که در تعلیم قرآن نمی‌شود پاداش گرفت. روایت دوم،

جزء طایفه دوم هست که می‌گوید می‌شود پاداش گرفت، ولی هیچ‌کدام اعتباری ندارد.

روایت سوم: روایت إسحاق بن عمّار

و بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ (ع) قَالَ: «قُلْتُ لَهُ إِنَّ لَنَا جَارًا يَكْتُبُ وَقَدْ سَأَلْتَنِي أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ عَمَلِهِ قَالَ مَرُّهُ إِذَا دُفِعَ إِلَيْهِ الْغُلَامُ أَنْ يَقُولَ لِأَهْلِهِ إِنِّي إِنَّمَا أَعْلَمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِسَابَ وَآتَجِرُ عَلَيْهِ بِتَعْلِيمِ الْقُرْآنِ حَتَّى يَطِيبَ لَهُ كَسْبُهُ»^۳

می‌گوید به امام عرض کردم که ما همسایه‌ای داریم که مکتبی دارد از من سؤال کرده که راجع به کار او سؤال بکنم که من مکتب خانه‌ای دارم و بچه‌ها را آنجا می‌آورند و من اجرتی می‌گیرم، حکم این چیست؟ حضرت فرمود که به

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۵۵



او بگو که وقتی بچه را در مکتب‌خانه به او تحویل می‌دهند بگویند من به او کتاب و حساب یاد می‌دهم البته عبارت یک اجمالی دارد، ولی حتماً منظور این است می‌گوید: «إِنَّمَا أَعَلَّمَهُ الْكِتَابَ وَالْحِسَابَ وَآتَجِرُ عَلَيْهِ بِتَعْلِيمِ الْقُرْآنِ» من به او کتاب و حساب یاد می‌دهم که جزء امور غیردینی هست و در کنار آن قرآن را هم به او یاد می‌دهم که اخذ اجرت را روی کتاب و حساب ببرد و تعلیم قرآن را در کنار آن به عنوان یک عمل استحبایی انجام می‌دهد «حَتَّى يَطِيبَ لَهُ كَسْبُهُ» این کار را انجام دهد تا کسب او حلال شود.

بررسی سندی و دلالتی روایت

این روایت جزء دسته اول بود که در ظاهر با قرآن نمی‌شود معامله اجر کرد و اجری که معلم در مکتب‌خانه می‌گیرد، باید برای کتاب و حساب و آموزش‌های دیگر باشد و آموزش قرآن باید به عنوان یک کار حاشیه‌ای و ثواب انجام دهد، نه به عنوان موضوع تجارت و اجر و امثال این‌ها، این روایت از لحاظ سند، قابل مطالعه است؛ چون همه درست است، فقط حسن بن علی مشترک هست، -من غفلت کردم بینم آیا می‌شود این مشترک را با راوی و مروی مشخص کرد تا ببینیم که ثقة است یا نه؟- حسن بن علی مشترک بین ۴-۵ تا است که برخی از آن‌ها ثقة هستند و برخی توثیقی ندارند -برای تمییز باید دقت جدیدی بکنیم- در برخی جاها می‌شود با راوی و مروی تمییز داد که این ثقة است یا نه اما در برخی جاها تمییز امکان ندارد که آنجا مشترک و غیر معتبر می‌شود. برای مطالعه بیشتر به معجم رجال مراجعه کنید در آنجا بابی به عنوان تمییز هست.

روایت چهارم: روایت قتیبة بن الأعشى

رَوَى الْحَكَمُ بْنُ مَسْكِينٍ عَنْ قُتَيْبَةَ بْنِ الْأَعْشَى «قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ إِنِّي أَقْرَأُ الْقُرْآنَ فَتَهْدِي إِلَيَّ الْهَدِيَّةُ فَأَقْبِلُهَا قَالَ لَا قُلْتُ إِنْ لَمْ أُشَارِطْهُ قَالَ أَرَأَيْتَ إِنْ لَمْ تَقْرَأْهُ أَمْ كَانَ يُهْدِي لَكَ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ فَلَا تَقْبَلْهُ»^۴

بررسی سندی و دلالتی

قطبیعه توثیق ندارد، لذا روایت چهارم سند معتبر نداشته و ربطی به تعلیم ندارد. این روایت مدلولش قرائت است اما مضمون آن یک چیز خیلی سنگین‌تری هست. می‌گویند من قرآن می‌خوانم و به خاطر قرائتی که انجام دادم

۴- من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص: ۱۷۹.



هدیه‌ای به من داده می‌شود، بپذیرم؟ حضرت می‌فرمایند نه. می‌گوید عرض کردم که من شرط نکردم و قرارداد نبستم که این کار را انجام بدهم، حضرت می‌فرمایند: جایز نیست، اگر نخوانده بودی چیزی به تو می‌داد؟ می‌گوید: نه. می‌فرماید، قبول نکن. ظهور در این دارد که حتی هدیه گرفتن در قرائت قرآن هم مانع دارد، ممکن است بگوییم الغاء خصوصیت می‌شود (اگر کسی معتقد به الغاء خصوصیت باشد). و تعلیم قرآن هم همین حکم را دارد اگر این‌طور باشد یک طایفه جدیدی می‌شود، منتهی کسی به این، فتوا نداده؛ چراکه:

اولاً: روایت معتبر نیست،

ثانیاً: اگر سند هم معتبر بود با ملاحظه روایت دیگر حمل بر کراهت می‌شود، چون در آنجا به صراحت می‌گوید معلم می‌تواند هدیه را قبول بکند، البته در صورتی که بگوییم قرائت و تعلیم حکم واحد دارد و جدا نیست، ولی در هر حال اعتباری ندارد.

روایت پنجم

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ جَرَّاحِ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:
«الْمُعَلِّمُ لَا يُعَلِّمُ بِالْأَجْرِ وَيَقْبَلُ الْهَدِيَّةَ إِذَا أُهْدِيَ إِلَيْهِ.»^۵

حضرت می‌فرماید: معلم، نمی‌تواند اجر و پاداش بگیرد، ولی می‌تواند هدیه را قبول کند.

احتمالات در مصداق معلم

سه احتمال هست:

۱. منظور همه معلمان است؛
۲. منظور معلمان مسائل دینی باشد
۳. احتمال سوم این‌که معلمان قرآن مدنظر باشند.

در هر حال قرآن قدر متیقن روایت، این هست که معلم قرآن نمی‌تواند اجر بگیرد. این هم جزء طایفه اول به حساب می‌آید. تا اینجا سه طایفه روایت داشتیم که طایفه اول می‌گفت نمی‌تواند اجر بگیرد که روایت اول، سوم و این

^۵. وسائل الشیعه؛ ج ۱۷، ص ۱۵۶



روایت جزء این طایفه هستند؛ یک طایفه هم دلالت می‌کند بر اینکه می‌شود اجر گرفت که روایت دوم بود یک طایفه هم داریم که نمی‌شود هدیه گرفت که روایت چهارم بود.

بررسی سندی روایت

حسین بن سعید و نظر بن ثوید معتبر هستند، اما قاسم بن سلیمان و جراح مدائنی توثیق خاص ندارند، اگر کسی رجال کامل الزیارات را بپذیرد، این‌ها معتبر می‌شوند. هر فردی باید توثیق بشود و توثیق عام و توثیق خاص داریم؛ توثیق خاص این است که در یکی از منابع تشیع مانند نجاشی و یا یکی از منابع قدیم که عن حس باشد نه استدلالات متأخرین، متقدمین بگویند که فردی توثیق دارد؛ توثیق عام این است که با یک قاعده کلی توثیق را به دست آوریم. همانند اینکه راوی از رجال ابن ابی عمیر و صفار و یونس، اصحاب اجماع، رجال کامل الزیارات، رجال علی بن ابراهیم باشد، همچنین قاعده تعویض سند و کتب اربعه و من لایحضر نیز بخشی از قواعد عامه توثیق است.

نظریات در مورد توثیق راویان کتب اربعه

۱. توثیق مطلق روایات کتب اربعه

برخی از اخباری‌ها معتقد به این بودند که هر روایتی در کتب اربعه بیاید، قابل قبول و موثق است این یک اعتقاد تند افراطی بود که بعضی از اخباریون داشتند، در حقیقت چیزی مثل صحاح ستّ اهل سنت هست البته آن‌ها هم اختلافاتی دارند؛ ولی مشهور این است که روایاتی که در صحاح ستّ بیاید معتبر هست، اینجا هم برخی می‌گویند روایاتی که در کتب اربعه بیاید معتبر هست؛

۲. اصل بر توثیق روایات کتب اربعه مگر با وجود دلیل بر ضعف راوی

البته خود این هم طیفی دارد برخی می‌گویند که روایات معتبر هست حتی اگر روایات ضعیفی در سند باشد، برخی می‌گویند اصل بر اعتبار هست مگر اینکه در جائی بگویند که این راوی ضعیف است و الا اگر راوی توثیق خاص نداشته باشد، آن معتبر هست.

این دو نظر درباره کتب اربعه هست که غالب محققین این را قبول ندارند و قابل نقد سندی است.



۳. توثیق روات من لایحضره الفقیه و کافی

یک نظر این است که بعضی آن را قبول ندارند، ولی در من لایحضره الفقیه که یکی از کتاب اربعه و کتاب مرحوم صدوق هست و برخی کافی را هم این طور می‌گیرند و قبول دارند. تهذیب و استبصار حالت دایرةالمعارفی مفصل تری دارد ولو اینکه عظمت شیخ خیلی بالا است (دایره کار و فعالیت و اثرگذاری مرحوم شیخ از مرحوم کلینی و ... بالاتر است، مرحوم شیخ یک مؤسس بوده و نقطه عطف در تاریخ شیعه است) اما به دلیل کثرت اشتغال او کتاب تهذیب و استبصار ایشان با آن دو فرق دارد یعنی برای آن دو کتاب به لحاظ اتقان حساب ویژه‌ای باز می‌کنند از این جهت برخی‌ها کلی را قبول ندارند اما به خصوص درباره من لایحضره، چون در اول شهادتی دارد که آن را معنا می‌کنند به اینکه همه روایات این کتاب مورد قبول من است و کافی هم همین طور است، نظر استاد: این نظر نیز قابل قبول نیست و چیزی که در اول من لایحضره آمده جواب دارد.

نتیجه بررسی

آنچه ذکر شد، توثیق‌های عامی هستند که قابل قبول نیست، اما توثیق‌های بعدی محل بحث است که در جای خود مطرح می‌کنیم. اصحاب اجماع که می‌گوییم حدود هیجده نفر هستند و برخی گفته‌اند که اصحاب اجماع از هر کسی نقل بکنند آن فرد توثیق دارد و اگر آن شخص توثیق خاص نداشته باشد، اشکالی ندارد و همین‌که این‌ها از او نقل کردند او ثقه به حساب می‌آید، مگر اینکه ضعیف باشد که تعارض پیدا می‌کند و ساقط می‌شود. بعضی می‌گویند رجال ابن ابی عمیر و صفار و یونس مورد قبول هست که ما این را با یک تفصیلی قبول داریم، مرسلات ابن ابی عمیر و این‌ها را قبول نداریم، ولی روایی که ابن ابی عمیر و صفار از او نقل بکنند آن شخص اگر توثیق خاص هم نداشته باشد، نقل او کافی هست، ولی مرسلات قابل قبول نیست، یک تفصیلی در آنجا می‌گوییم.

نظریات در مورد توثیق رجال کامل الزیارات

در کتاب کامل الزیارات که نویسنده آن ابن قولویه هست و بیشتر زیارت‌ها آنجا آمده در رجال کامل الزیارات چند نظریه وجود دارد و فقط مبنا را عرض می‌کنم؛ نظری که قدما به آن معتقد بودند و آقای خوئی هم تا اواخر عمر به آن معتقد بودند، این بود که روایتی که نامشان در سلسله سندهای کامل الزیارات و تفسیر علی ابن ابراهیم بیاید توثیق عام دارند، دلیل آن خطبه اول کتاب کامل



الزیارات و تفسیر علی ابن ابراهیم هست و چنین تعبیری دارد که هر چه در این باب‌ها و ابواب آمده من به آن‌ها اعتقاد دارم و آن را از ثقات نقل می‌کنم؛

نظر اول: توثیق عام به طور مطلق

به استناد این مقدمه نظر داده‌اند که روایتی که در کتاب کامل الزیارات و تفسیر علی بن ابراهیم آمده همه موثق هستند؛ البته به این معنا نیست که اگر تضعیف هم شده باشد باز هم موثق هست، چون تضعیف خاص که شده باشند توثیق و تضعیف تعارض پیدا می‌کنند اما کسانی که توثیق خاص ندارند، بدون اینکه تضعیف بشوند اسمشان آمده ولی در نجاشی و کتاب شیخ هم توثیق نشده‌اند، این‌ها معتبر به حساب می‌آیند چون یک قاعده کلی و شهادت کلی در تفسیر علی ابن ابراهیم و کامل الزیارات آمده که این شهادت عامه همه را توثیق می‌کند الا ما خرج. پس نظر اول توثیق عام به طور مطلق است.

نظر دوم: توثیق روات بلا واسطه

نظر دوم این است که روات بلا واسطه ایشان توثیق می‌شوند نه سلسله سند. وقتی که ابن قولویه یا علی بن ابراهیم شروع می‌کند به یک سند می‌گوید من نقل می‌کنم از این و این و این تا برسد به امام، با شهادت اول کتاب فقط اولین راویانی که روایت را از او نقل می‌کند، آن‌ها را توثیق می‌کند. به اصطلاح روات بلا واسطه، مروی عن‌های خود نویسنده کتاب را توثیق می‌کند، اما آن‌هایی که واسطه می‌خورند، توثیقی ندارند.

نظر سوم: اطمینان به مفاد ابواب روایت

نظر سوم این است که از شهادت ایشان استفاده می‌کنیم در هر باب حداقل یک حدیث معتبر هست، رجال کامل الزیارات ابواب مختلفی دارد؛ مثلاً زیارت امام حسین علیه السلام یا زیارت امام رضا علیه السلام و... این ابواب متفاوت است و در هر باب احادیث مختلفی هست مثلاً با ده سند ده روایت نقل شده گاهی در باب دو تا است و گاهی یکی، شهادت اول کتاب را به این معنا می‌گیرند که در هر باب می‌گوید من اعتماد به مفادی دارم که در این باب آمده و حداقل باید یکی از روایت‌ها معتبر باشد اگر این نظریه را بپذیریم آن وقت در هر بابی یک روایت را ایشان قبول دارد و ما نمی‌دانیم کدام است و لذا اعتباری ندارد، نمی‌خواهد بگوید همه روایاتی که در هر جای کتاب آورده‌اند مورد قبول است بلکه می‌گوید در هر باب من مفاد باب را قبول دارم اگر این تفسیر بشود آن وقت در بابی



که ده روایت دارد یکی مورد قبول او هست و ما نمی‌دانیم کدام است و اعتباری ندارد اما در دو جا اثر دارد؛ یکی در بابی باشد که یک روایت دارد روایت آن حدیث معتبر می‌شوند چون اعتماد به آن دارد و باید روایت آن را توثیق بکند جایی که ده سند دارد یکی مورد قبول او هست و برای ما مشتبه است و نمی‌توانیم تعیین بکنیم اما وقتی باب یک حدیث و یک سلسله سند دارد معتبر می‌شود یا اینکه بابی ۲-۳ روایت دارد اما یک نفر در این اسناد هست که در همه اسناد هست معلوم می‌شود که این روایت دارای توثیق است و لذا نظر سوم این هست؛ روایاتی که در ابوابی قرار بگیرند که یک حدیث دارد یا راوی قدر متیقن میان چند سند در یک باب باشد، این‌ها توثیق دارند اما از سایر موارد توثیق بیرون نمی‌آید.

نظر چهارم

قول چهارمی هست که مطلقاً مورد قبول نیست که آقای خوئی در اوایل، قول اول را قبول داشتند و در اواخر قول چهارم را پذیرفتند.

در اینجا قاسم بن سلیمان و جراح مدائنی در روایت پنجم باب ۲۹ ابواب ما یکتسب به از کتاب کامل الزیارات هستند و توثیق خاص ندارند. البته ما خواستیم قول سوم را تقویت بکنیم که اگر آن‌هم باشد خیلی تأثیری ندارد. قاعده تعویض سند را در فرصتی عرض خواهیم کرد که آقای خوئی دارند ولی مرحوم شهید صدر در عروة الوثقی این قاعده را بحث کرده‌اند. پس روایت پنجم معتبر نیست.

روایت ششم: روایت جَرَّاحِ الْمَدَائِنِيِّ

روایت ششم مثل روایت بالا سند معتبر ندارد «وَعَنْهُ عَنِ النَّضْرِ عَنِ الْقَاسِمِ عَنِ جَرَّاحِ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ: نَهَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ أَجْرِ الْقَارِيِّ الَّذِي لَا يَقْرَأُ إِلَّا بِأَجْرِ مَشْرُوطٍ»^۶ این روایت مربوط به قاری هست و نباید آن را بیاوریم مگر اینکه جدا بگیریم و الغاء خصوصیت بکنیم.

روایت هفتم: روایت اول مرحوم صدوق

روایت هفتم مربوط به قاری و بدون سند است و کاری با آن نداریم.

۶. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۱۵۶



روایت هشتم: روایت دوم مرحوم صدوق

روایت هفتم و هشتم را مرحوم صدوق در من لا یحضر بدون سند نقل کرده توضیحی کوتاه و اجمالی عرض می‌کنم - البته دیگران هم همین طور هستند اما در من لا یحضر زیادتر است -

انواع سند در روایات من لا یحضر

سه نوع سند در من لا یحضر می‌بینیم:

- ۱- یک نوع اسنادی است که از اول تا آخر نقل می‌کند تا به امام برسد.
- ۲- یک نوع روایاتی است که بخشی از سند را ساقط کرده ولی در پایان کتاب می‌گوید که مثلاً من هر چه از ابن ابی عمیر نقل می‌کنم به این سند نقل می‌کنم و ... این را هم می‌گویند که رجالی که در مشیخه قرار داده - یعنی شیوخ و روات واسطه‌ای که در سنده اسقاط شده و یک کاسه در آخر به آن‌ها اشاره شده - و علت آن خلاصه‌سازی بوده چون می‌دیده که پانصد روایت در نصف سند مشترک هستند در همه نمی‌گفت که من از او نقل می‌کنم می‌گوید: این پانصد حدیث که من نقل می‌کنم تا این شخص، راوی و واسطه‌های من هستند بخشی از سند مشترک روایات را اسقاط می‌کند و سند را به شخص واسطه میانه سند وصل می‌کند و در پایان قاعده کلی می‌دهد می‌گوید: «کلما رویته فی هذا الباب مثلاً از حسن بن محبوب فبهذا السند» این هم خلاصه‌سازی است که در تهذیب و استبصار و من لا یحضر هست و لذا همه این‌ها آخر کتاب چیزی دارد و اسم آن مشیخه هست مشیخه تهذیب مشیخه استبصار... مشیخه یعنی شیوخ و روات واسطه‌ای که سندها اسقاط شده و در آخر به آن اشاره شده است.
- ۳- یک نوع هم روایاتی است که مرفوعه است و ایشان سند را نقل نمی‌کند و مستقیم از امام نقل می‌کند روی عن الصادق و قال الصادق و ... نه در خود روایت و نه در آخر برای آن حدیث سندی نقل نکرده است.

نظرات در مورد مرفوعه‌های مرحوم صدوق

در مرفوعه‌های مرحوم صدوق سه نظر وجود دارد:

- ۱- یک نظر این است که مطلق مرفوعه‌های مرحوم صدوق معتبر است، بر این اساس ما روایات من لا یحضر را باید به‌طور کلی قبول بکنیم؛



۲- یک نظر تفصیل بین دو نوع نقل مرحوم صدوق است. این نظر را مرحوم آقای بروجردی در جامع روایات داشتند و برخی شاگردان ایشان مثل آقای فاضل هم در فقه به این اعتقاد دارد. تفصیل این است که وقتی از پیغمبر یا امام نقل می‌کند دو گونه تعبیر دارد؛ گاهی می‌گوید روی عن الصادق (علیه السلام) یا روی عن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به صورت یک صیغه مجهول و گاهی می‌گوید قال الصادق (علیه السلام) و یا قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) جائی که به صورت مجهول ذکر می‌کنند اعتباری ندارد، اما در جائی که به صورت جازم قال می‌گوید اعتبار دارد که اگر این باشد هر دو روایت هفت و هشت اعتبار دارند، چون در آنجا می‌گوید که «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْ أُجْرَةِ الْقَارِيءِ»^۷ و در روایت هشتم می‌گوید که قال علی (علیه السلام) «قَالَ وَقَالَ عَلِيُّ ع مَنْ أَخَذَ عَلَيَّ تَعْلِيمَ الْقُرْآنِ أُجْرًا كَانَ حَظَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۸ نسبت جازم می‌دهد؛

۳- قول سوم که درست است این که هیچ‌کدام اعتباری ندارد و لذا روایت هفت نهی دارد و مربوط به قاری است و اعتباری ندارد، روایت هشت ولو اینکه اعتباری ندارد اما دلالت بر این می‌کند که اگر کسی بگریزد بهره اخروی نمی‌برد و فقط بهره مادی است که از آن چیزی نمی‌ماند البته این روایت دلالت بر حرمت نمی‌کند حتی معلوم نیست که کراهت را هم برساند و این را می‌رساند که ثوابی نمی‌برد.

جمع‌بندی بحث

این مجموعه روایاتی است که در این باب بود با توجه به اینکه روایت متعددی در این باب آمد اما چیزی معتبری در اینجا دستگیر نمی‌شود.

الطائفة الاولى الروایات الداله على منع أخذ الاجره على مطلق التعليم أو على تعليم الكتاب. طایفه اول می‌گوید اخذ اجرت جایز نیست، ولی هدیه جایز است و طائفه دوم می‌گوید اخذ اجرت و هدیه جایز است و طایفه سوم می‌گوید هیچ‌کدام جایز نیست؛ اما هیچ‌کدام اعتباری نداشت جز روایت سوم که محل تردید است و حدس قوی من این است که آن هم معتبر نمی‌شود؛ و لذا علی‌رغم اینکه روایت متعددی در بحث اجرت و این‌ها آمد اما معتبر نبودند.

^۷ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۱۵۶.

^۸ - همان.



روایت نهم: روایت خالد عن زید

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّقَّارِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُنْبِهِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَاللَّهِ إِنِّي أُحِبُّكَ لِلَّهِ فَقَالَ لَهُ لَكِنِّي أَبْغِضُكَ لِلَّهِ قَالَ وَ لِمَ قَالَ لَأَنَّكَ تَبْغِي فِي الْأَذَانِ وَ تَأْخُذُ عَلَيَّ تَعْلِيمَ الْقُرْآنِ أَجْرًا وَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ مَنْ أَخَذَ عَلَيَّ تَعْلِيمَ الْقُرْآنِ أَجْرًا كَانَ حَظَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۹

بررسی روایت

این روایت هم معتبر نیست، برای اینکه عبدالله منبه در سند واقع شده که نه توثیق عام دارد و نه توثیق خاص. به خاطر اینکه ابغضک دارد و با این عتاب و خطاب است، نهی است؛ ولی سند آن ضعیف هست. در این باب با اینکه دو سه طایفه روایت وجود دارد، اما سندها ضعیف است؛ البته اگر سندها درست بود تعارض واقع می‌شد و اینکه تعارض چگونه قابل جمع است، محل بحث است. شاید تعارض که می‌کرد تساقط می‌کرد اما چون سندها درست نیست در جمع آن بحث زایدی نمی‌کنیم. و لذا در اخذ اجرت بر تعلیم قرآن یا سایر موارد دلیل خاصی که تام یا بی‌معارض باشد، نداریم. باید به قواعد کلی برگردیم که به اختصار راجع به آن صحبت می‌کنیم. قبلاً قواعد فقهیه را عرض کردم و در همه کتاب‌هایی که مکاسب محرمه دارد اخذ اجرت بر واجبات بحث شده است. و صلی الله علی محمد و آله الاطهار

^۹ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۱۵۷.